



نشرچشمہ

حسین سناپور

دود

اول

ظرف‌ها را بشورم یا نه؟ اگر بشورم، امروز می‌شود دوبار. گاهی هم باید به این چیزها تن داد. من زیادی تن می‌دهم. اگر مادرش بود این را می‌گفت. الان که فقط دوتا بشقاب و یک ماهی‌تاوه است. صبح ده برابر بود. پیش از آمدن درسا. پیش از آمدن زهره. از در تا وارد شد گفت: «اِه! امروز دوشنبه است؟» انگار بگوید چرا روزها سر‌جاشان نیستند، که حالا درسا این جاست. دیگر تا یک ساعت بعدش، که در را کوبید و رفت، بندِ کیفش را ول نکرد و هی آن را دور دستش پیچاند. مثل همیشه شد که این دوتا هم‌دیگر را می‌بینند. بقیه‌اش بهانه بود. جواب من به زنگ آیفون هیچ هم مشکوک و پنهان‌کارانه نبود. در هر صورت هم‌برگر به قدر سه نفر نبود. باید از مادرش پیرسم که درسا به نامزد او هم این قدر حساسیت نشان می‌دهد یا نه.

زنگ تلفن بلند شد. تیز و تمام‌نشدنی. توی سالن بی‌فرش و پرده و اثاث، مثل خرده‌شیشه روی دیوار و کف پخش می‌شود. حوصله ندارم این وقت شب دنبال خرده‌فرمایش بروم. چرا خودشان نمی‌فهمند؟ ظرف‌ها را بشورم یا با درسا حرف بزنم یا به تلفن جواب بدهم؟ فقط یک ساعت دیگر